أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

الحمد لله ربّ العالمين‌

والصّلوة و السلام على أشرف الأنبياء و المرسلين أبى‌القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين، و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين‌

 در حدیث شریف عنوان، امام علیه‌السلام به عنوان بصری راجع به كیفیت تغذیه مطالبی می‌فرمایند. و طبعاً هم در این زمینه باید مسائلی باشد؛ زیرا مسئله تغذیه و كیفیت استفاده از این نعمت الهی، باید در چهارچوب قوانین و قواعد منطقی سلوك قرار بگیرد، و الّا خود، چه از جنبه افراط و چه از جنبه تفریط برای حركت نفس و سیر نفس مانع می‌شود.

 و دلیل بر این مطلب هم همان‌طوری كه عرض شد این است كه سالك در سیر خود و در راه خود نیاز به بدن دارد؛ هنوز ما گرفتار بدن عنصری و مادّی هستیم و با این بدن و با این لباس باید این سیر و حركت را انجام بدهیم. خصوصیاتی كه خداوند در نفس انسان قرار داده است، در ارتباط با این بدن است و در همین ارتباط باید راه خدا را بپیماید، از هواها و تخیلات و توهّمات باید دوری و پرهیز كند، و به آنچه كه مأمور است، جامه عمل بپوشاند و از آنچه كه منهی است، باید احتراز كند.

 در قضایا و مسائلی كه ارتباط به او ندارد، نباید وارد بشود، اینها همه با همین بدن است و در جریانات و حوادثی كه باید به او بپردازد، نباید كوتاهی بكند. خب با همین بدن است، یعنی اگر شما ملاحظه كنید، می‌بینید كه تمام رفتار و كرداری كه سالك باید انجام بدهد به بدن نیاز دارد، البته در ابتدا یا اواسط مسیر، ولی بعد یك حالاتی هست، یك افق‌هایی هست، یك عوالمی هست كه در آن عوالم، حتی بدون نیاز به بدن هم سالك به راه خود ادامه می‌دهد؛ ولی فعلا این حركت و این سیر برای افراد مبتدی و اشخاصی كه در همین اوضاع و احوال به آن سمت و سو حركت می‌كنند، طبیعی است كه با یك بدن مریض و یك بدن كسل و بدنی كه نمی‌تواند مسائل را برای یك سالك فراهم كند، سالك نمی‌تواند حركت كند؛ دائما در فكر و در گیر مسائلی است كه به او ارتباط دارد. امروز سرش درد می‌كند، فردا معده‌اش درد می‌گیرد، پس‌فردا روده‌اش درد می‌كند، یك روز دیگر قلبش مشكل پیدا می‌كند، تمام وقتش باید به همین مطالب بگذرد دیگر، باید به همین امور بگذرد؛ به مطالبی كه می‌بایست جایگزین بهتری داشته باشد.

 یك روز مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه در میان اصحاب خود نشسته بودند و صحبت از این شد كه خب آن موقع ماشین نبود و خیابان‌ها آسفالت نبود و خاكی بود و كوچه‌ها خراب بود، وسایل وسایل همچین خیلی ابتدایی و پیش پا افتاده بود گفته‌اند دارند می‌آیند و خیابان‌ها را آسفالت می‌كنند، حركت ماشین و عبور

 و مرور دارد خوب می‌شود، تسهیل می‌شود، تسریع می‌شود و از این مسئله بعضی‌ها نگران بودند.

 خب این قضیه همیشه بوده، یك نوع خشك‌مغزی و مقدس‌مآبی پیوسته بوده كه بعض از افراد هر نوع مسئله جدید و حادثه جدید را مخل می‌دانستند، مضر می‌دانستند و تصوّر بر این بوده كه حتما باید انسان از ابتدائی‌ترین وسائل و مسائل طبیعی استفاده كند و حتی خیلی‌ها وقتی ماشین آمده بود، سوار نمی‌شدند! سوار ماشین نمی‌شدند! سوار همان خر و گاو و اسب و این چیزها می‌شدند؛ می‌گفتند ماشین از چیزهایی است كه از آن‌طرف آمده، از تكنیك و تكنولوژی غرب است و امثال ذلك.

 من یادم هست یك زمانی البته خب در زمان خودِ ما كه این مسئله نبوده وقتی كه بلندگو آمده بود، همین بلندگو، خیلی از مساجد بلندگو نمی‌بردند، حسینیه‌ها بلندگو نمی‌بردند، می‌گفتند میكروفون و بلندگو و این‌ها از غرب است و سزاوار نیست كه در مكانی كه منتسب به ائمه است در مكانی كه منتسب به مسائل روحانی است، این بوق شیطان اسمش را هم گذاشته بودند بوق شیطان! بیاید. خب این تصوّر، یك تصوّر نابجایی است. در مسائلی كه این‌ها مفید است و برای انسان وجودش انفع است از عدم، چرا انسان نباید استفاده كند؟ غرب هم همین آدم‌ها هستند دیگر! خب خدا همان‌طوری كه در ذهن این افراد می‌اندازد، در ذهن این افراد هم می‌اندازد دیگر. حتی از برق استفاده نمی‌كردند! می‌گفتند برق، الكتریسیته، كهربا، اینها چیزهایی است كه از آن‌طرف آمده! خب این‌ها غلط است، این خشك‌مغزی و مقدس‌مآبی‌ها غلط است، هر چیز جای خودش را دارد. همان‌طوری كه افراط غلط است، تفریط هم غلط است، همان‌طوری كه تفریط غلط است، افراط هم غلط است؛ همه اینها را باید دید كه در چه راستایی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد؛ آن، مهم است.

 نشسته بودند در محضر مرحوم قاضی و صحبت این شد، مرحوم قاضی فرمودند: چه اشكالی دارد؟، ببینید! یك عارف چگونه به مسائل نگاه می‌كند. و اگر من بخواهم در اینجا وارد بعضی از مسائل بشوم، خلاصه به خیلی جاها برمی‌خورد؛ كه در همان زمان چه عدّه‌ای از مخالفین ایشان بودند، آنها با این‌گونه مسائل مخالفت می‌كردند. شخص موقعیتی داشت، مرجعیتی داشت، در میان افراد بنام بود حالا اسم نمی‌بریم و مخالفت می‌كردند كه: نه، باید همان خر باشد، همان گاو باشد، همان طویله باشد، همان روائح طیبه!! از این‌ها باشد، همان خاك باشد. ولی ببینید یك عارف چگونه مسائل را ارزیابی می‌كند. در میان این‌گونه مسائل می‌آید و می‌گوید ما باید ببینیم آیا استفاده از این وسائل تسریع در مقصد ما می‌كند یا نمی‌كند؟ ببین چه ملاكی به دست انسان می‌دهد! ببینیم آیا استفاده از این برای راه ما و برای مسیر ما و برای مقصد ما، تسهیل و تسریع می‌كند؟ ما را نزدیك‌تر می‌كند یا نه؟

 مرحوم آقا می‌فرمودند: رفتن زیارت، مثال می‌زدند رفتن زیارت امام رضا علیه‌السلام خیلی خوب است، خیلی مؤكّد است و چقدر انسان می‌تواند بهره ببرد، سالك چقدر می‌تواند از این زیارت بهره ببرد. خب برای‌

 كسی كه امكانش هست، تمكنش هست، اگر بخواهد سوار ماشین بشود، خب یك روزش صرف این سیر می‌شود دیگر؛ البته خب در بعضی از موارد حكم فرق می‌كند ولی به طور عموم یك روز سیر می‌كند. خب همین را با یك ساعت می‌رود، بقیه وقت را در حرم می‌گذراند، در همان مكان می‌گذراند، در همان فضا می‌گذراند. این بهتر است یا اینكه بخواهد طول بكشد و این شخص در مسیر بخواهد باشد. البته خب در بعضی موارد تفاوت می‌كند، حال انسان، موقعیت انسان فرق می‌كند؛ به طور عموم مسئله این‌طور است.

 حالا ملاكی كه در اینجا هست، به همین كیفیت است، چرا؟ چون انسان باید از این بدن استفاده كند؛ چون مقید به ارتباط با بدن است، تعلّق به بدن دارد، چاره‌ای ندارد، هنوز در قالب بدن مادّی گرفتار است و با این بدن مادی كار را انجام می‌دهد و طبعا باید این بدن هم بتواند او را تحمّل كند، و به مسائل او بپردازد. كسی كه می‌خواهد ذكر بگوید، كسی كه می‌خواهد ورد بگوید حالا در مسائل ذكر و ورد و كیفیت آن، در آخر حدیث عنوان، امام علیه‌السلام مطالبی می‌فرمایند، در آنجا هم مسائلی هست چگونه می‌تواند ذكر یونسیه را كه مثلا چهارصد مرتبه هست یا بیشتر یا كم‌تر، با یك فكر آشفته، فكر كسل، یا یك بیماری و یك درد حالا غیر از آن مواردی كه در اختیار نیست، و خود به خود پیش آمده انجام بدهد؟ و چگونه می‌تواند فكر خود را متمركز كند؟ و چگونه می‌تواند همراه با معانی و همراه با مفاهیم یك ذكر شریف، نفس خود را هم به همان طریق و به همان سمت سوق بدهد در حالتی كه دارد از ناراحتی معده رنج می‌برد؟ خب فكرش كار نمی‌كند! خب این شخص اصلا فكرش كار نمی‌كند، اصلا توجه ندارد، همه‌اش دنبال این ناراحتی‌اش است كه كِی این ذكر تمام می‌شود كه بلند بشود برود قرصش را بخورد، بلند بشود برود دوایش را بخورد. این كه ذكر نشد، این ورد نشد، این توجه در اینجا پیدا نمی‌شود؛ عرض كردم در مواردی كه خود به خود یك بیماری و یك عارضه‌ای پیش می‌آید آن یك حساب جدایی دارد، آن را دیگر ما نباید خَلط بكنیم، خود آن بیماری هم جزو برنامه قرار می‌گیرد و جزو چهارچوبی كه در اینجا برایش ترسیم شده است؛ همان‌طوری كه امام صادق علیه‌السلام به ابی‌بصیر می‌فرمایند: ما اهل‌بیت نعمت خدا را پاس می‌داریم: در سلامتی شكر می‌كنیم چون خدا برای ما سلامتی را خواسته و در مرض هم شكر می‌كنیم چون خداوند برای ما این‌چنین تقدیر كرده است.

 این‌طور نیست كه همان‌طوری كه وقتی از او سؤال كردند در چه حالی هستی؟ می‌گوید الحمدللّه حال مرض دارم و مریض هستم و خیلی خوشحالم از اینكه خود را در حال مرض می‌بینم؛ و راست هم بوده، به امام دروغ نگفته، شاید یك همچنین حالی داشته كه احساس می‌كرده در این حال مرض بهتر می‌تواند توجّه خود را به خداوند معطوف كند و عوائق ظاهری نتوانسته جلوی توجّه و تمركز او را بگیرد؛ اما در اینجا امام علیه‌السلام به او هشدار می‌دهند كه در هر حالی، باید خودِ آن حال را داشته باشی، نه اینكه بخواهی همیشه این باشد. این حال مرض كه تو می‌خواهی همیشه باشد غلط است، مسئله را به او بسپار، حال خودت را به خدا بسپار، وضعیت خودت را در اختیار او قرار بده، نه اینكه از او بخواهی تو را همیشه مریض نگه دارد، تو را همیشه زمین‌گیر نگه دارد، تو را همیشه در حال كسالت و در حال مرض قرار دهد، این غلط است و صحیح نیست‌

 زیرا ظهورات پروردگار متفاوت است و چه بسا ابتلا به این مرض برای مدّت محدودی برای تو مفید است، نه بیشتر! بخواهد از آن مرتبه تجاوز كند، دیگر برای تو مفید نیست و موجب انكسار نفس تو خواهد شد؛ و این مسئله بسیار مسئله خطیری است و دیده شده است كه بعضی از اشخاص یا بسیاری از اشخاص به این مسئله مبتلا شده‌اند و از راه مانده‌اند، زیرا خود را تسلیم رضای خدا نكردند بلكه خود را تسلیم خواست نفس كردند و نفس را در اینجا قرار دادند.

 كیف می‌كند كه مرض دارد و بیمار است. از این‌كه با سایر افراد تفاوت می‌كند، خوشحال است و احساس رضایت می‌كند؛ اینها همه به نفس برمی‌گردد دیگر! از این‌كه برایش موقعیتی پیش آمده كه نمی‌تواند مثل سایر افراد از نعمات الهی استفاده كند، در دل خود شاد است، و این یك مسئله خطیری است و در خیلی از مسائل این مطلب بروز پیدا می‌كند! از این‌كه غذای خود را یك غذایی قرار می‌دهد كه با سایرین تفاوت می‌كند، احساس شعف برایش دست می‌دهد! من نان و سبزی می‌خورم، بقیه دارند پلو و كذا می‌خورند، كیف می‌كند كه بقیه غذایشان این است، این غذایش این است. این شیطان است! شیطان سراغش آمده است! همان‌جا باید پاتك زد و باید گفت: از همان غذا بیاورید!

 وقتی كه آن غذا را می‌خورد، نگاه به نفس می‌كند، می‌گوید: «دارم مثل بقیه می‌خورم، خیلی بد شد!» این كه می‌گوید خیلی بد شد، گیرش همین‌جا است! این‌كه می‌گوید: عجب، من هم دارم غذای مثل بقیه می‌خورم، پس من با بقیه چه فرقی می‌كنم؟ بقیه الآن دارند به من نگاه می‌كنند، می‌گویند این آقا كه دارد مثل ما می‌خورد! شاید بیشتر هم می‌خورد، چه خبر است؟! من كه باید این‌قدر بیشتر نخورم، من كه باید نان و سیب زمینی بخورم! مردم نگاه می‌كنند! بالاخره باید یك فرقی باشد، من كه می‌خواهم امر و نهی كنم، باید با بقیه فرقی داشته باشم! مردم ببینند كه من دارم نان و پیاز می‌خورم و اشك هم دارد از چشمم می‌آید، مردم خودشان هم دارند می‌بینند! بَه بَه! حالا چه خوب شد! كیف می‌كند! خوشحال است كه امشب را در وضعیتی گذراند كه مورد توجّه مردم بود.

 این حالتی كه برای نفس پیش می‌آید، شیطان است. این حالت نمی‌گذارد كه آن جنبه عبودیت در او بیاید. آن‌وقت شما می‌بینید این شخص اگر بخواهد جلو برود، اگر بخواهد حركت كند نمی‌تواند. خانه‌ای كه می‌خواهد بگیرد، یك خانه‌ای می‌خرد كه مثلا یك خُرده گل بالایش مالیده‌اند و یك خُرده سنگ هم پایین خانه گذاشته‌اند و یك خرده خاك و حصیر هم در آن می‌گذارد.

 عمر مگر چكار می‌كرد؟ همین كارها را می‌كرد دیگر، مردم را گول می‌زد! عمر همین كارها را می‌كرد. زهد عمر مگر نشنیده‌اید؟ همین است! حالا اگر مثلا در یك منزلی برود كه یك وضعیت عادی داشته باشد: تر و تمیز، مرتّب، رنگ تازه داشته باشد، می‌گوید: نه! مردم می‌آیند نگاه می‌كنند و می‌گویند: او هم كه خانه‌اش مثل ماست دیگر! دیگر چه امر و نهیی؟ چه حساب و كتابی؟ چه بالا و پایینی؟

 ببینید! اینها همه همان گیرهایی است كه یك عارف می‌آید روی همان دست می‌گذارد. می‌آید روی همان قضیه دست می‌گذارد. حالا اگر در شب‌های آتیه اگر خداوند توفیق بدهد من مثال‌هایی در این زمینه می‌زنم و مطالبی در این زمینه عرض می‌كنم.

 ما گاهی از اوقات تعجّب می‌كردیم مثلا در زمان مرحوم آقا ایشان به بعضی‌ها یك دستور خاصّی می‌دادند: شما برو و فلان كار را انجام بده.

 ما می‌دیدیم خود ایشان این كار را انجام نمی‌دهند! اصلا معمولشان نیست.

 بعد متوجّه می‌شدیم این شخص در یك گیر و در یك معضله‌ای قرار گرفته است كه راهش و پاتكش همین دستوری بوده كه ایشان درست در آن موقعیت به او داده‌اند. و این برای ما خیلی جالب بود، خیلی عجیب بود. یعنی بدون اینكه چیزی به هم بخورد، بدون اینكه كاری انجام بشود، بدون اینكه نمودی داشته باشد و قضیه‌ای پیش بیاید، خیلی دقیق و خیلی ظریف و خیلی درست مسئله حل می‌شد.

 یك وقت یادم است مثلا از آن طرف نظیرش یك شخصی بود، معمولا در جلسات این شخص را پیش نماز می‌كردند؛ خب مورد توجه بود، شخص محترمی بود. و همیشه كسی اذان می‌گفت و یا حتّی اقامه، و ایشان به نماز می‌ایستاد. یك دفعه ما دیدیم كه ایشان گفتند: آقای فلان شما برخیزید اذان بگویید!

 آقا ما یك دفعه دیدیم این شخص سیستمش به هم ریخت! همین‌طور نشست نگاه كرد! گیج شد! یك خرده مكث كرد و بعد گفت:

آقا بنده را فرمودید؟

بله شما را عرض كردم!

 می‌بینید؟! خب اذان مگر چه اشكال دارد؟ اذان امر مستحبّ است كه همه انجام می‌دادند. مگر ائمه ما اذان نمی‌گفتند؟ مگر امیرالمؤمنین خودشان در مسجد كوفه اذان نمی‌گفتند؟ اما الآن همین اذان به شكلی شده كه اگر من بخواهم بگویم، یك حالت سرشكستگی برایم ایجاد می‌شود. نعوذ باللَه انگار عار باشد كه من بیایم اذان بگویم؟ من باید نماز جماعت بخوانم! افرادی كه نماز جماعت می‌خوانند، عكسشان را هم می‌اندازند، یك دفعه می‌گوییم: آقا امروز اذان ظهر را شما بگو! دست بگذار درِ گوشَت و اذان بگو!

 می‌گوید: ای آقا مگر من مؤذنم؟

چه اشكال دارد؟ مگر مؤذن ایراد دارد؟ مگر امام حسن اذان نمی‌گفت؟ صدایش را هم همه نمی‌شنیدند؟ مگر كسانی كه از توی كوچه می‌گذشتند صدای امام حسن را نمی‌شنیدند؟ مگر صدای امام سجّاد را نمی‌شنیدند؟ افرادی كه از داخل كوچه می‌گذشتند صدای اذان امام رضا را می‌شنیدند، نماز مغرب، نماز صبح و غیره، اینها اذان می‌گفتند. مرحوم پدر ما هم آن موقع‌هایی كه در منزل بودند مثلا و مسجد نمی‌رفتند اذان می‌گفتند، نماز صبح اذان می‌گفتند، نماز مغرب اذان می‌گفتند، صدایشان هم بلند بود، همه هم می‌شنیدند، دو تا خانه از این طرف و آن طرف هم می‌شنیدند.

 اما الآن چه شده؟ همین مسئله تبدیل به یك عار شده؛ سنّت اسلامی، تبدیل به عار شده، تبدیل به یك شكسته نفسی شده است.

 خلاصه طرف آنقدر معطل كرد و آخر هم اذان نگفت! نتوانست! رنگش پرید، سفید شد، سرخ شد، سیاه شد.

 گفتیم: چه خبر است؟ داری قبض روح می‌شوی؟

 آقا گفتند: خب یكی دیگر بگوید. یا اینكه من گفتم، یا یكی دیگر بلند شد اذان گفت.

 پس ببینید، این نمازهایی كه ما تا حالا می‌خواندیم چه بود؟ اللَه اكبر را چنان غلیظ می‌گوییم و خیل همه ملائكه را به صف می‌كنیم كه به نماز ما نگاه كنند! قضیه چیست كه یك اذان نمی‌توانیم بگوییم؟ آقا جان! یك اذان كه سنّت اسلام است، كه سنّت پیغمبر است، كه رسول خدا خودش هم آن را می‌گفت، امیرالمؤمنین هم اذان می‌گفت. در شب نوزدهم هم اذان گفت، رفت بالای مأذنه و اذان گفت و پایین آمد و ابن‌ملجم خوابیده را با پا زد و به او گفت: بلند شو! بلند شو! وقت نماز است، می‌دانم كه چه در سر داری و چه چیزی را نهفته‌ای شمشیرش را گذاشته بود زیرش و روی آن خوابیده بود و می‌خواهی كاری انجام بدهی كه تمام آسمان و زمین به لرزه درآید.

بلند شو! بیا مأموریتت را انجام بده، خبر داریم كه می‌خواهی چه كنی.

 آن مطلبی كه بزرگان همیشه در پی آن بودند، این نكته بود كه یك وقت ما در یك جریانی قرار نگیریم كه خیلی‌ها در این جریان قرار می‌گیرند. نفس است دیگر، نمی‌شود آن را كاری كرد، از هر راهی كه می‌خواهد، وارد می‌شود. از هر وسیله‌ای كه می‌خواهد، استفاده می‌كند. او كه نمی‌تواند از دیوار بالا برود، راه به او بسته است، او كه نمی‌تواند بیاید شرب خمر كند، آن التذاذ را انجام بدهد!!

شرب خمر؟! شرب خمر اصلا مگر از ما این كارها برمی‌آید؟!

 او كه نمی‌تواند بیاید اسلحه بردارد و برود دزدی كند، او كه نمی‌تواند بیاید میلیاردها بدزدد و ببرد و بعد بگوید: ا! دزدیدم! خب البته الآن زمانه عوض شده ....

 این شخص كه نمی‌تواند، شیطان می‌آید از راه‌های دیگر وارد می‌شود. از یك مسیر دیگر وارد می‌شود كه مورد توجّه هم هست، مورد تحسین هم هست، تحسینش می‌كنند: عجب آدم خوبی است! عجب! چه‌قدر آدم خوبی است! چه‌قدر آدم مُعرِض از دنیایی است! چه‌قدر آدم بی‌تعلّقی است! چقدر آدم بی‌اعتنایی است! از این راه می‌آید و دیگر شخص خودش را نگه می‌دارد.

 بنده در سر یك سفره‌ای بودم، افراد مختلفی بودند و یك شخصی در آنجا بود، معمّم هم بود، شیخ هم بود، ولی معمّم به عنوان اهل فضل نبود، و فقط عمامه سرش می‌گذاشت و مورد توجّه افراد بود و از این امور غیر عادی و كارها هم گاهی از او شنیده می‌شد. وقتی كه غذا آوردند، من دیدم كه او با اینكه مشكلی هم‌

 نداشت یك خرده نان برداشت و با سبزی خورد و آن برنج و غذای عادی را نخورد.

 من وقتی به حركات و كیفیت حالش نگاه كردم، دیدم كاملا در این مسئله متوغّل است و گیر افتاده، بله و دیگر مسئله ادامه پیدا كرد و بعد از سفره برای همه مشخّص شد مفصّل است جریانش كه تمام اینها بر اساس التذاذ نفسانی دارد تحقّق پیدا می‌كند، نه بر اساس زهد. زهد یعنی بی‌تعلّقی و این عین تعلّق است. زهد یعنی بی‌اعتنایی، و این در این‌جا عین اعتناست.

 ان‌شاءاللَه در فرصت‌های دیگر و در شب‌های دیگر به خواست خداوند نسبت به این مسئله و خصوصیات و شواهدی كه می‌تواند برای انسان ملاك ایجاد كند و انسان بفهمد كه در كجا چه كاری انجام بدهد و چگونه در مسائل با نفس خود معارضه و مبارزه كند و راهش را بر طبق دستور انجام بدهد، صحبت در این زمینه خواهیم كرد.

 اما یك نكته‌ای كه می‌بایست حتی زودتر از این به آن بپردازیم، آن تأكیدی است كه بزرگان مخصوصا مرحوم آقا رضوان اللَه علیه پس از ماه مبارك رمضان و انقضای ماه رمضان داشتند نسبت به رفتار و حركات و سخنان و كرداری كه یك سالك باید انجام بدهد و طبعاً به واسطه اختلاف و تفاوتی كه بین دو فصل امساك و عدم امساك پیدا می‌شود، طبعاً حال او هم تغییر خواهد كرد.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: سالك در ماه مبارك، یك مراقبه خاصّی دارد، توجّه خاصّی دارد، اوّلا می‌داند كه ماه ماه رمضان است، ماه نزول بركات خداست و ماهی است كه خداوند دعوت كرده و ضیافت مهمان‌ها را هم خود به عهده گرفته است. این مسئله موجب می‌شود كه خواهی نخواهی انسان خود را در یك فضای خاصّ از روحانیت و نورانیت قرار بدهد؛ یعنی خود به خود خود را در یك هم‌چنین فضایی احساس می‌كند كه این ماه ماهی است كه خدا این ماه را قرار داده، پس باید از این ماه استفاده كرد. این ماه ماهی است كه خداوند آن را برای امساك و برای ضیافت قرار داده است، پس باید نتیجه بهتر را برد، ماهی است كه خداوند آن را برای ضیافت مقرّر كرده است، پس باید دقّت و مراقبت بیشتری كرد؛ اینها چیزهایی است كه خواهی نخواهی برای انسان و به خصوص برای سالك در این مسئله پیدا می‌شود و سالك خب إبن‌الوقت است.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق‌ \*\*\* نیست فردا گفتن از شرط طریق‌[[1]](#footnote-1)

 سالك باید از هر فرصتی برای این مسئله استفاده كند و چه فرصتی بهتر از ماه مبارك!؟ طبعاً در ماه مبارك صحبت‌های ما كمتر می‌شود، تفكّرات خلاف ما كمتر می‌شود، تخیلاتمان كمتر می‌شود، سعی می‌كنیم به كار دیگران خیلی دقّت نكنیم، در كار سایر افراد خیلی توجّه نكنیم، خیلی صحبت نكنیم، نسبت به آن مسائل و اموری كه به ما ارتباط ندارد، خیلی توجّه نكنیم و به دنبال آنها نرویم. خلاصه انسان سعی می‌كند این اموری كه بزرگان در باب مراقبه تذكّر داده‌اند را در ماه مبارك به یك نحو و یك كیفیتی بتواند اینها را انجام بدهد.

 اما وقتی كه ماه مبارك تمام می‌شود، خواهی نخواهی در ارتباط با جامعه قرار می‌گیرد، جامعه‌ای كه وقتی ماه رمضان تمام شد خود را دیگر از ماه رمضان جدا می‌كند. جامعه دیگر در ارتباط با مسائل یك جامه عادی به تن می‌كند: صحبت و بیا و برو و مطالب مختلف و اخبار وتمام این امور همه تغییر پیدا می‌كند و زندگی یك زندگی روزمرّه‌ای خواهد شد، یك رنگ و یك حال و هوای عادی و روزمره پیدا خواهد كرد، حال انسان هم از بین می‌رود. یعنی همان حالی كه حتّی برای سالك در اوقات ماه مبارك بوده، آن حال تغییر پیدا می‌كند و از بین می‌رود. كم‌كم آن توجّهی را كه داشته، می‌بیند سلب شد.

 آن حالی كه در نماز دارد، می‌بیند آن حال تغییر پیدا كرد و آن نورانیت و صفایی كه مشاهده می‌كرد، را دیگر نمی‌بیند. این به خاطر از دست دادن موقعیت است؛ یعنی انسان موقعیت خود را از دست می‌دهد، حال نفس را از دست می‌دهد، آن اطمینان و سكینه و طمأنینه و استقامت را از دست می‌دهد.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: سالك باید در بعد از ماه رمضان نیز حال ماه رمضان را داشته باشد، و سعی كند كه بماند. یكی از رفقا می‌گفت من قبل از ماه مبارك خدمت مرحوم آقا رسیدم، ایشان یك دستوراتی راجع به ماه مبارك و روزه و كیفیت روزه كه باید انسان چه تفكری داشته باشد در روزه، چه نیتی داشته باشد، چه كار انجام بدهد، دادند روزه خب انواعی دارد، روزه عام داریم، خاص داریم، خاصّ الخاص داریم، شرایط هركدام را بیان كرده‌اند. قرآن خواندن در ماه مبارك و تأكیدی كه به آن شده است، و خلاصه آن فضایی كه در ماه مبارك برای انسان پیش می‌آید، آن فضا را ترسیم كرده‌اند و ما با این كیفیت وارد ماه مبارك شدیم و بركاتی نصیب ما شد، فیوضاتی به ما رسید و خب حالات و مطالبی برای ما كشف شد. پس از ماه مبارك رفتیم خدمت آقا و گفتیم آقا ای كاش ماه مبارك ادامه پیدا می‌كرد و ما همان مسئله را داشتیم، الآن اینطور نیست.

 ایشان فرمودند: این دست خودت است!

 خیلی تعجب كردم! چه‌طور دست من است؟! ماه مبارك كه دست من نیست، روزه كه دست من نیست.

 ایشان فرمودند: خودت می‌توانی ماه مبارك را ادامه بدهی!

 یعنی همان حال و هوای ماه مبارك را تو می‌توانی ادامه بدهی، تو می‌توانی بكشانی، تو می‌توانی استمرار بدهی.

 بعد فرمودند: خب می‌خواهی امتحان كنی؟ فردا بلند شو، سحری بخور به این نیت و با این توجّه كه در ضیافت خدا قرار داری و نیت خودت را این قرار بده كه تو بیایی و همان روزه و همان كیفیتی كه برای خاصّ‌الخاص هست و بعضی از عباد مُكْرمین پروردگار به آن روزه می‌پردازند را برای خود ایجاد كنی و همان مراقبه را داشته باشی و به همان كیفیت عمل كنی. فردا برو انجام بده، جوابش را بیاور به من بده.

 او می‌گفت: من رفتم و آنچه را كه ایشان فرموده بودند انجام دادم، دیدم عجب! همان حال ماه مبارك‌

 است! اصلا تغییری نكرده، همان است! انگار همان است! در همان حال و هوا و در همان فضا و در همان نورانیت و در همان روحانیت.

 البته این را هم باید بدانیم كه نه اینكه صد در صدِ صد در صد همان است. همان‌طوری كه خودشان هم می‌فرمودند و از آثار پیداست، ماه مبارك یك خصوصیت خاص به خود را دارد، ولی این حالی كه برای انسان در ماه مبارك پیدا می‌شود، می‌توان گفت آن قسمت مهمش به خود وضعیت انسان برمی‌گردد.

 بعد ایشان فرمودند: می‌دانی چرا ماه مبارك در یك هم‌چنین حال و هوایی هستی؟ چون همه مردم در یك هم‌چنین وضعیتی هستند.

 قبل از ماه مبارك می‌گویند: دارد ماه رمضان می‌آید، دارد ماه صیام می‌آید. یعنی نفس را برای یك تحوّل توطین و آماده می‌كنند، برای یك تبدّل و یك تغیر، نفس آماده بشود. نفس كه آماده بشود، تصرّف در مثال و ملكوت است، كار انجام می‌دهد!

 نفوس افرادی كه در یك مجلس می‌آیند، دارای خصوصیات و اوصاف خاصّی هستند، خب شما می‌بینید فضای این مجلس، یك فضای روحانی، یك فضای نورانی، و یك صفا و یك لطافت خاصی دارد؛ به طوری كه تا انسان وارد می‌شود، می‌بیند؛ حتی اگر افراد هم رفته باشند: معلوم است چه افرادی اینجا بوده‌اند؟

 این حال را انسان احساس می‌كند، حالا اگر به جای اینها یك عده دیگری، اهل دنیا، اهل گرانی و ارزانی، اهل زد و بند، اهل این مسائلی كه داریم می‌بینیم بحمداللَه تعالی، همه جا را گرفته، آمده بودند، همین كه اینها بیرون می‌روند، شما هم خبر ندارید چه كسانی هستند، وارد مجلس كه می‌شوید با خود می‌گویید: چرا این‌طوری شدم؟ چرا دلم گرفت؟ چرا قبض پیدا كردم؟

 شما كه اینها را ندیدید! ولی تأثیر می‌گذارد! این كه می‌گویند: سالك نباید هر جایی برود، مال همین است. این كه می‌گویند با هركسی نباید صحبت كند، برای همین است.

 بنده با یكی از رفقا و دوستان در زمان مرحوم آقا جایی رفته بودم. سه نفر بودیم، وقتی كه وارد محوّطه شدیم خبر نداشتیم كه آنجا كسی دفن شده است، رفته بودیم آنجا یك استراحتی كنیم، كناری نشسته بودیم. یك جایی بود، حتی بقعه هم داشت، بارگاه هم داشت و محل رفت و آمد عدّه‌ای بود، ما رفتیم آنجا بنشینیم، استراحت كنیم یك دفعه دیدیم عجب! چقدر اینجا كدورت دارد! دلمان گرفت! قبض پیدا كردیم و بلند شدیم بیرون آمدیم. وقتی كه آمدیم بیرون، من به آن شخص گفتم: شما ناراحت نشدی؟

 گفت: آری! یك دفعه انگار گلوی مرا گرفته‌اند!

 آن یكی هم گفت: من هم نفسم در سینه‌ام گیر كرده بود!

 گفتیم مثل اینكه برق این اپیدمی به همه ما خورده است!

 بعد گفتیم اینجا چه بود گفتند: اینجا قبر فلانی است!

 گفتم: اوه اوه اوه! چون من شرح حالش را می‌دانستم عجب! پس اینجا قبر فلانی است!

 بیرون كه آمدیم یك دفعه راحت شدیم! انبساط پیدا كردیم، انشراح صدر پیدا كردیم.

 ببینید! یك قبر آدم ناباب و آدم منحرف، وقتی در یك‌جا باشد چه تاثیراتی دارد؟ حالا محل رفت و آمد عده‌ای زیادی هم بود، محل رفت و آمد طوائف مختلف و سلسله‌های كذایی. این چقدر تأثیر می‌كند و چقدر اثر دارد!!

 به عكس وقتی كه انسان یك جایی می‌رود قبر یك ولی از اولیای الهی هست، بزرگی هست، اصلا بدون اینكه بفهمد، می‌گوید: چرا این‌طوری است؟ چرا دلم باز شده؟ با اینكه خبر ندارد، ولی می‌گوید دلم باز شده! چقدر اینجا صفا دارد، چقدر اینجا روح دارد.

 این آثاری كه مرحوم آقا در كتاب روح مجرد راجع به خصوصیات حضور و وجود مرحوم حدّاد نوشته‌اند، اینها بی‌حساب نیست. این اولیا وقتی كه می‌روند این‌طرف و آن‌طرف در اینجا قرار می‌گیرند، در آنجا قرار می‌گیرند، اینها چه آثاری از خودشان باقی می‌گذارند؟ اینها تأثیر چیست؟ تأثیر همان نفس است، كه نفس در همان عالم مثال و ملكوت آن مكان اثر می‌گذارد.

 این تأثیر، تأثیری است كه در تغذیه برای انسان و برای سالك حاصل می‌شود. حالا چقدر ما باید مواظبت كنیم و مراقبت كنیم از اینكه این تأثیر تأثیرِ مثبتی باشد و تأثیر خلاف نباشد؟

 لذا مرحوم آقا همیشه توصیه می‌كردند كه در كیفیت تغذیه و در كیفیت امساك و در سایر مسائل رفقا و تلامذه ایشان همان‌طوری كه در ماه مبارك توجه داشته‌اند، همان حال را هم ادامه بدهند. مثلا این‌كه در هر آنی فوراً انسان هرچیزی كه جلوی چشمش است را بخورد، حالا قبلا یك چیزی هم خورده است، مثلا یك میوه‌ای خورده است، دوباره نیم ساعت دیگر یك چیزی می‌آورند، دوباره همان را هم می‌خورد، دوباره نیم ساعت بعد، باز هم بخورد. این برای انسان خوب نیست، بلكه انسان باید از این نقطه نظر دقّت بیشتری داشته باشد.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه در فرصت دیگر و در مجلس دیگر به لطف خدا به ادامه این مطلب و ذكر خصوصیات و دادن ملاك به دست انسان بپردازیم. با توجّه به توصیه‌ای كه شده، ما بیش از این مقدار دیگر توفیق نداریم كه خدمت رفقا باشیم و امیدواریم كه همین‌طور مستمرّ باشد و به تأخیر نیفتد. الآن از قبل از ماه مبارك به این طرف، ما دیگر توفیق برای زیارت رفقا نداشته‌ایم؛ امیدواریم خداوند این توفیق را همیشه و مستمرّ بگرداند.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. ديوان مولوى عليه‏الرحمه- دفتر اول [↑](#footnote-ref-1)